

صاحب العیال لایفلاح ابدأ

ملاحظات

در

مرزهای

اقتصاد و اجتماع

نوشته: محمد حیدری

خود خواست دو خر مصری، و دو کیسه که در هر یکی هزار دینار زر باشد، و دو دست لباس بازرگانان فراهم آورد تا بطور ناشناس به دیدار این دو زاهد بروند، و میزان زهد و بی‌توجهی ایشان به دنیا را از نزدیک، و بی‌واسطه محک بزنند. فضل ربیع وسائل را فراهم آورد و خلیفه و وزیرش در کسوت بازرگانان به سراغ دو زاهد رفتند. اینک بقیه ماجرا را از خامهٔ بیهقی بخوانیم:

نخست به در سرای عمری رسیدند. در بزدند بچند دفت تا آواز درآمد کیست؟ جواب دادند که در بکشانید، کسی است که می‌خواهد که زاهد را پوشیده ببیند. کنیزکی کم بیاورد و در بگشاید. یافتند عمری را که در خانه به نماز ایستاده و بورای خلیق افکنده و چراغانی بر کون سوبلی نهاده. هرون و فضل بنشستند تا مرد از نماز فارغ شد و سلام بداد و پس رو بدیشان کرد و گفت شما کیستید؟ و بچه شغل آمده‌اید؟ فضل گفت: امیرالمؤمنین است، تبرک را به دیدار تو آمده است. گفت: جزاک الله خیراً، چرا رنجه شد؟ مرا بایست خواند تا بیامدی... هرون گفت ما را بندی ده... گفت: ای مرد گمشسته بر خلق خدای عز و جل، ایزد عز و علی بیشتر از زمین به تو داده است تا به بعضی از آن، خویش را از آتش دوزخ باز خری، و دیگر در آینه نگاه کن تا این روی نیکوی خویش بینی و دانی که چنین رو به آتش دوزخ دریغ باشد، خویش را تگر و چیزی مکن که سزاوار خشم آفریدگار گردی.

هرون بگریست و گفت دیگر گوی. گفت: ای امیرالمؤمنین، از بغداد تا مکه دانی که بر بسیار گورستان گذشتی. باز گشت مردم آنجاست. رو آن سرای آباد کن که در این سرای مقام اندک است. هرون بیشتر بگریست. فضل گفت: ای عمری، بس باشد، تا چند از این، درشتی، دانی با کدام کس سخن می‌گویی؟ زاهد خاموش گشت، هرون اشارت کرد تا یک کیسه پیش او نهاد. عمری گفت: صاحب العیال لایفلاح ابدأ. (شخص عیالوار هرگز رستگار نمی‌شود). چهار دختر دارم و اگر غم ایشان نیستی، نپذیرفتی.

هرون برخاست و برنشت و برفت، و در راه فضل را گفت: مردی قوی سخن یافتیم عمری را، و لکن هم سوی دنیا گزاید. صبا فریبده که این درم و دینار! بزرگا مردا که از این روی تو اند گردانید. تا پسر سماک را چون بیایم؟ و رفتند تا به در سرای او رسیدند.

بیهقی این قسمت را به تفصیل آورده که چون آنچه در دست شماست یک «ماهانامه» است، و نه یک تاریخ، ناگزیر از صرف نظر کردن از نقل قسمتهایی از این ماجرا هستیم. همینقدر متذکر می‌شویم که وقتی پس از معطلی فراوان خلیفه و وزیرش به پشت بامی که پسر سماک سرگرم خواندن نماز بود می‌رسند، با عتاب او (البته پس از خاتمه نماز) مواجه می‌شوند که چرا بدون کسب وقت قبلی آمده‌اند، پسر سماک به صراحت از بی‌عدالتی‌هایی که رایج بوده سخن می‌گوید و...

هرون گفت مرا بندی ده. گفت یا امیرالمؤمنین از خدای عز و جل بترس که یکی است و هنباز ندارد. و بدان که در قیامت ترا پیش او بخواهند ایستاید و کارت از دو بیرون نباشد. یا سوی بهشت برندی دوزخ، و این دو منزل را سه دیگر نیست. هرون درد بگریست چنانکه روی و کنارش تر شد. فضل گفت ایها الشیخ، دانی چه می‌گویی؟ شک است در آنکه امیرالمؤمنین جز به بهشت رود؟

پسر سماک او را جواب نداد، و از او باک نداشت و روی به هرون کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین، این فضل امشب با تست و فردای قیامت با تو نباشد، و از تو سخن تکوید و اگر گوید نتواند. تن خویش را تگر و بر خویش بیخاشی! فضل متحیر گشت و هرون چندان بگریست تا بروی برسیدند از غش. پس گفت مرا آبی دهید. پسر سماک برخاست و کوزه آب آورد و به هرون داد، چون خواست که بخورد او را گفت: بدان ای خلیفه، سوگند دهم بر تو بحق قرات رسول علیه‌السلام که اگر ترا باز دارند از خوردن این آب بچند بخری؟ گفت بییک نیمه از مملکت. گفت بخور گوارنده باد. پس چون بخورد گفت اگر این چه خوردی بر تو ببندد چند دهی تا بکشاید؟ گفت یک نیمه مملکت. گفت یا امیرالمؤمنین مملکتی که بهای آن یک شربت است سزاوار است که بدان بس نازشی نباشد، و چون در این کار افتادی باری ده و با خلق خدای عز و جل نیکولی کن. هرون گفت پذیرفتم. و اشارت کرد تا کیسه پیش آوردند.

فضل گفت: ایها الشیخ، امیرالمؤمنین شونده بوده که حال تو تنگ است، و امشب مقرر گشت این صلت را حلال فرمود بستان. پسر سماک تبسم کرد و گفت: سبحان الله العظیم، من امیرالمؤمنین را پند دهم تا خویش را صیانت کند از آتش دوزخ، و این مرد بدان آمده

چندی پیش در یک مجادله قلمی بین دو روزنامه، بحث جالبی مطرح شد. یکی از آنها که طرفدار سیاستها و روشهای دولت است در مقطعی از بحث، به آن دیگری که منقذ سیاستهای اقتصادی جاری است ایراد گرفت «شما که نغمه مخالفت سر می‌دهید و از ریخت و پاشهای دولت انتقاد می‌کنید خودتان چهار میلیون دلار ارز دولتی (۷ تومانی) برای خرید چاپخانه دریافت کرده‌اید. روزنامه دیگر نه تنها این خبر را تکذیب نکرد، بلکه نوشت این بخشی از حق ماست، دیگران خیلی بیشتر گرفته‌اند، این سوسیدی است که دولت به مطبوعات می‌دهد! (نقل به مضمون)

استانداری یکی از استانها سفری برای نمایندگان رسانه‌های جمعی ترتیب داده بود که هدفش، برخلاف معمول، نه نمایش موفقیت‌های به دست آمده و به دست نیامده، بلکه نشان دادن کاستی‌ها و نارسائیهای موجود در سطح استان بود. در پایان آن سفر، از طرف استانداری هدیه‌هایی به روزنامه‌نگاران داده شد. بعداً وقتی کاغذهای کادو را باز کردند و در داخل آن، بسته حجیم یک ساعت دیواری ساخت وطن را دیدند آه از نهاد عده‌ای از نمایندگان رسانه‌های گروهی برآمد و فی‌البداهه در مورد... استاندار لطیفه‌ها ساخته شد!

● در مراسم هفته بهزیستی، هنگامی که جوایز بهترین ارائه دهندگان طرح‌های در خور این هفته به صورت سکه‌های بیست، ده و پنج عددی بهار آزادی اعطا می‌شد، آه از نهاد خبرنگاری برآمد و نالید که: «ما برای جلب توجه مردم به وضع معلولین زحمت می‌کشیم، آن وقت سکه‌ها را به اینها را می‌دهند!»

● و... و از این حکایتها بسیار دیده‌ایم و شنیده‌ایم که ذکر همهٔ آنها جز ملال خاطر نمری ندارد. اما برای ورود به بحث ناگزیر از ذکر نمونه‌ای هستیم:

نویسنده‌ای می‌گفت یکی از نشریات از من در خواست کرده بود برای هر شماره آن مقاله‌ای بنویسم و پذیرفته بود یا اصل مقاله را رد کند و یا اگر پذیرفت در آن دخل تصرفی انجام ندهد. چند شماره‌ای این قول و قرار پا بر جا بود تا در آخرین مقاله، پس از چاپ متوجه شدم در جمله‌ای که عملکرد چند وزارتخانه و سازمان مورد سؤال قرار گرفته بود نام شهرداری تهران حذف شده است. به سردبیر اعتراض کردم و جواب شنیدم که فلائی... می‌دانی مجله خرج دارد، و سازمان پارکهای شهرداری هر شماره به ما آگهی می‌دهد. اگر انتقاد از شهرداری را می‌گذاشتیم درآمدمان قطع می‌شد... طبعاً همکاریم را با مجله قطع کردم، اما جالب است که بدانید اخیراً سردبیر مجله تلفن کرد و گفت چون دورهٔ قرارداد آگهی شهرداری تمام شده، ما محظوری نداریم. مقاله بنویس و هرچه دلت می‌خواهد از شهرداری انتقاد کن...

در برابر این اوضاع و احوال چه باید کرد و چه باید گفت؟ چه باید گفت یا چه باید نوشت که به تریب قیای کسی بر نخورد و در عین حال تو و منی که نویسنده و ایرانی و مسلمانی، گفتی را بگویم و نوشتی را بنویسیم که هم امر به معروف کرده‌ایم، هم وظیفه ملی و میهنی خویش را به انجام رسانده باشیم، و هم پاس حرمت قلمی را که خدای عز و جل به آن سوگندمان داده نگه داشته باشیم.

چگونه است از بیهقی مدد بجوئیم و از داستان ملاقات هارون الرشید با دو زاهد مکی شاهد بیابوریم. باشد که همین شاهد بار امانتی را که قلم بر دوش وجدان ما گذاشته سبک کند. [البته پیشاپیش لقب او پورتوئیتس را که دوستان برای چندین بار به حقیر مرحمت خواهند فرمود پذیرا می‌شوم.]

باری... بیهقی داستانی دارد بر این قرار که هارون الرشید (و یا طبق خط الرسم خود او هرون الرشید) سالی به مکه رفت. فضل ربیع، وزیر معروفش نیز در این سفر همراه بود. در پایان مناسک حج، هارون که شنیده بود در مکه دو زاهد به اسامی این السماک و ابن عبدالعزیز عمری زندگی می‌کنند و «تزدیک هیچ سلطان نرفته‌اند» از وزیر

سختی مخدوش شد تا همه دریابیم که در هنگامه تکرانی از تهاجم فرهنگی - فوتبال که ورزشی است سالم و نشاط آور چگونه می تواند به جاذبه اول یک کشور تبدیل شود!، چه درسه‌ها که می توان و باید از این رخداد بزرگ و شگفتی آور آموخت که اما، نخستین آن سرمایه گذاری روی فوتبال ایران و سمت و سو بخشیدن به ورزش کشور است.

... زهرا امیدبخش خانه دار معتقد است بسیاری از مردان دوستدار فوتبال، تماشای بازیهای جام جهانی را به آرامش و آسایش همسر و فرزندانشان ترجیح می دهند: بارها پیش آمده که نیمه شب فرزند کوچک مان بیمار شده و به پزشک نیاز پیدا کرده اما شوهرم آنقدر ظفره رفته که شب به پایان رسیده است: اما از وقتی که جام جهانی آغاز شده، همسرم همه مسابقه ها را تا دقیقه آخر تماشا می کند و روز بعد خوابزده و خسته به اداره می رود.

از این بگذریم که نویسنده محترم نوآوری فرموده و مثلاً به جای تا «خروس خوان» تا «پاسی از سحر» را آورده، و ترکیب زیبای «تراز بهره‌وری در روزهای داغ فوتبال به سختی مخدوش شده» را به ادبیات فارسی ارمغان کرده، اما نمی توانیم بگذریم و با نویسنده این سطور چند سؤال را مطرح نکنیم. اینک، آن سؤالات:

- فوتبال خوب است یا بد؟

- اگر می فرمائید خوب است (که فرموده اید) ارتباط آن را با تهاجم فرهنگی بیان فرمائید؟

- چه مقدار سرمایه گذاری برای فوتبال لازم است تا آرزوی شما برای «سمت و سو بخشیدن به ورزش کشور» تحقق یابد؟

- وقتی سرمایه گذاری لازم انجام شد و ورزش کشور سمت و سو پیدا کرد، میزان «مخدوش شدن تراز بهره‌وری» کاهش می یابد یا افزایش؟

- در چنان روزگاری خانم زهرا امیدبخش چه خواهد گفت؟ خدای نخواستہ نخواهد گفت «بچه مان جان داد و پیش پای پدرش نفس آخر را کشید، اما شوهر فوتبال دوستم یک لحظه چشم از تلویزیون برنداشت؟»

است تا مرا به آتش دوزخ اندازد، هیئات! هیئات! برادرید این آتش از پیشم که هم اکنون ما و سرای و محلت سوخته شویم! و برخاست و به بام بیرون شد. و پیامد کنیزک و بدوید و گفت: باز گردید ای آزاد مردان که این پیر بیچاره را امشب بسیار به درد برداشتید! هرون و فضل بازگشتند. دلیل [راهنما]، زر برداشت و برنشتند و برفتند. هرون همه راه می گفت مرد این است.

پسر سماک یا ابن العزیز عمری؟

در عصر هارون - و پیش و پس از او - واگویان نابسامانیهای اجتماعی امثال ابن العزیز عمری و ابن السماک بوده اند. خود ابن بیهقی نیز از همین رده مردمان است. از این نکته بگذریم که تاریخ بر جا مانده از او شاهکاری است هم از نثر فارسی و هم در زمینه تاریخ نگاری. اما سراسر تاریخ او هشدار است به صاحبان قدرت، و مشحون است از عاقبت زورمدارانی که نهایت را در قدرت و زورمداری می دیده اند.

نکته ای که هست این که، اینان همان کاری را می کرده اند که امروز برعهده روزنامه نگاران شورمانی نظیر کشور ماست. و غرض از این نوشته آن که معلوم شود یک روزنامه نگار باید ابن العزیز عمری باشد یا ابن السماک؟

این سؤال به ویژه اکنون از آن جهت اهمیت دارد که جامعه مطبوعات ایران یک همکار حرفه ای جدید پیدا کرده است. این همکار جدید آقای دکتر سید محمد حسین عادل نام دارد و مدتی است مستمراً در روزنامه همشهری مقاله می نویسد و چون اتفاقاً مقالات ایشان هم با زر و ارز و درم و دینار سروکار دارد عجیب تشابهی است بین کار این سید نویسنده که نامی از منکر و آمر به معروف است؛ با ابن السماک و ابن العزیز عمری و بیهقی، که احوال آن دو را به نگارش کشیده است. برای درک این تشابه لازم است به بخشی از یکی از مقالات ایشان توجه کنیم.

می نویسد: «استقلال بانک مرکزی به معنی متناسب کردن مسئولیت خطیر بانک مرکزی با اختیارات آن است. مهمترین وظیفه بانکهای مرکزی حفظ ارزش پول است و برای حفظ ارزش پول بانک باید دارای قدرت و اختیارات لازم باشد و ابزار نگهداری قدرت خرید پول را در اختیار داشته باشد. به عبارت دیگر بانک مرکزی باید براساس صرفاً ملاحظات اقتصادی، و آنچه که به حفظ ارزش پول کمک می کند، درباره خلق پول و گردش آن در جامعه فکر کند و سیاستگذاری کند.»

مخاطب این نویسنده عالم مقام کیست؟

تجار بازار؟ یا هفت خط های پشت هم انداز که ارز ۷ تومانی را گرفتند تا کار و کارخانه ایجاد کنند و وسیله اشتغال بیکاران، ترویج و استحكام مبانی خانواده و سهولت معیشت مسلمین را فراهم آورند؟ یا خود بانک مرکزی که هی اسکناس بی پشتوانه چاپ کرد و بعد همین اسکناسها را گرفت و به جای آن دلارهای نفتی و استقراضی و غیره را به ۱۶۰، ۱۷۰، ۲۰۰، ۲۵۰ و ۳۰۰ تومان فروخت؟ یا...؟! هر چه هست این سید محمد حسین عادل، ظاهراً بنا دارد حالا حالاها موعظه کند. نتیجه این موعظ چه خواهد بود، و اصولاً موعظ تا کی ادامه خواهد یافت؟ این دیگر مربوط می شود به این که ایشان شرایط ابن العزیز عمری را دارد یا ابن السماک را. اگر در وضعیت ابن العزیز عمری باشد خواهیم شنید (یا خواهیم خواند) که «صاحب العیال لا یفلح ابداً!»

وقتی تراز بهره‌وری مخدوش می شود!

گمان نکنیم که جامعه فقط بر کار نویسندگانی چون آقای محمد حسین عادل که مباحث پیچیده اقتصادی را موعظه می کنند داوری می کند و نظر می دهد، مردم حتی در مورد کار نویسندگان ورزشی هم حساسند و حساسیتهاشان را بروز می دهند. به عنوان مثال خواننده ای در رابطه با نوشته یکی از مفسران ورزشی نامه ای به مضمون زیر نوشته و برای ما فرستاده است:

در یک گزارش ویژه ورزشی به مناسبت جام جهانی فوتبال که به علت اهمیت قائل شدن سردبیر از صفحه ورزشی به صفحه پنجم (صفحه گزارشهای روز اقتصادی - اجتماعی - سیاسی) روزنامه همشهری نقل مکان کرده، جملات زیر را خواندیم:

... امسال بازیها، بی وقته از شبکه سراسری تلویزیون پخش شد و میلیونها بیننده را پای جعبه جادویی میخکوب کرد. انبوهی از شیفتگان فوتبال ما، تا پاسی از سحر بیدار ماندند و صبح که شد خمیازه کشان سرکار رفتند. تراز بهره‌وری در روزهای داغ فوتبال به



با آژانس هواپیمایی گلستان مسافرت کنید
و تورهایی دلخواه خود را از آژانس

«گلستان»

بخواهید

فروش بلیت تمامی شرکت های هواپیمایی
داخلی و خارجی به سراسر جهان
نشانی: تهران، شهرک قدس (غرب) فاز یک،
خیابان ایران زمین مرکز تجاری گلستان

تلفن: ۰۹۹۳۹۳
۰۹۷۲۷۲
۰۹۸۸۸۸